رساله تجوید قرآنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین شکر و سپاس حضرت
کریمی را تعالی شانه که نوع انسان را باصناف
نطق و عقل و علم بنواخت و بعد از آن
ایشان را در معانی قرآنی و عزّ قراءت فرقانی
سازان برکی ساخت و صد هزاران هزار
گلدستهای صلوات زاکیات و دستهای ریاحین
تحیات سامیات نثار مرقد منوّر و مشهد
معطّر مطهّر آن شهسواری که در میدان رسالت

هیچ آفریده مثلش چابکانه نتاخت و بر آل
کرام و اصحاب عظامش که ایشان برای قوت
دین اسلام در هفت اقلیم هر یکی را منصبی
لایق پرداخت صلوات الله علیهم اجمعین
امّا بعد چنین گوید احقر عباد الله الباری
ابن احمد غیاث الدین الخانساری که جمعی
از یاران مخلص و دوستان متخصص که
از روی یکجهتی با این فقیر مسکین عقد محبتی
بسته بودند و در کوچه موافقت با هم نشسته
این گدا که از غایت بی نوایی عشاق
وار کنج تحیر اختیار کرده و از بی برگی
روی از بزرگ و کوچک نهفته التماس نمودند

عظیم

که رساله در تجوید قرآن بنویسد وچون
اطاعت ایشان لازم بود بنابرین شروع
درین امر خطیر نمود امید که هر که این رساله
را مطالعه کند ودر دقیقه فهم در آورد و
کار بندد از جمله مجوّدان پسندیده باشد
وبالله التوفیق وذا الاعانة **باب الاستعاذة**
اعوذ بالله گفتن در اول تلاوت قرآن
پیش از شروع سنتست وبجهر باید گفت
اگر بحضور قاری مستمعی باشد وان اعوذ
بالله من الشیطان الرجیمست وجایزاست
وصل ان بما بعد خود از قرآن خواه که بسمله
باشد وخواه غیر بسمله باشد ودر حضور

قاری

قاری آهسته گفتن اولی باشد واگر چنانچه
تو زیاده کنی لفظی که دلالت بر تنزیه کند از باری تعالی
بانکه بگویی اعوذ بالله السمیع العلیم یا بالله
العلی العظیم من الشیطان الرجیم ومانند
آن جایزاست چنانکه در شاطبی مذکور شده
باب البسمله بسم الله گفتن در ابتدای سورتی
از سور قرآنی ناچار است مگر سورة التوبة
که در ابتدای آن بسمله نباید گفت واگر ابتدا بجزوی
یا جزئین یا بعضی از قرآن عظیم کند مخیر است
اگر خواهد بگوید واگر نخواهد نگوید ودر
اجزای سوره براءة اولی آنست که نگوید ودر
میان دو سوره چهار صورت ممکن است یکی

ازان ممنوعست وسه جایز ۱ وصل طرفین
یعنی پیوستن بسمله باخر سوره ماضیه واول
ایه ۲ قطع طرفین ۳ قطع بر آخر سوره
ماضیه و وصل بسمله باول سوره آتیه واین
اولا وجوه سه گانه است واما وجه ممنوع آنست
که بسمله را باخر سوره ماضیه وصل کند وبر بسمله
وقف کند واگر اعوذ بالله را با بسمله گوید
این وجوه چهارگانه روا باشد وبسم الله
گفتن بین السورتین مذهب عاصم وابن
کثیر وکسایی ونافع است بر طریق قالون وباقی
قرا ترک بسمله خوانند اما جمیع قرا متفق اند
در اثبات بسمله در اول فاتحة الکتاب

باب المد والقصر

بدانکه حروف مد سه است
الف یا واو یا ی ساکن که واقع باشد بعد از
ضمه یا یاء ساکن که از پس کسره واقع شود
مثل قیل یا نوح واوذینا واگر پیش از واو
ویا فتحه باشد مثل قوم وکیف آنرا احرف
لین خوانند وامتداد حروف سه گانه
بقدر یک الف باشد واین مد را در عرف
قرا واهل ادا قصر خوانند وهمینا اصلی وذاتی
نیز [illegible] وگاه باشد که امتداد شان زیاده
شود تا بمرتبه چهار الف رسد که گویند وان
زیادتی گاهی است که سببی داشته باشد
وسبب یکی همزه است ویکی ساکن وهمزه در میان

[illegible]

در آخر کلمه باشد و سبب یکی مانند اِنّ جاءَ کم و عن
سوءٍ این مد را متصل میکویند و کاه باشد
که همزه را حرف مد جدا باشد مثل بما انزل
و قوا انفسکم و فی انفسهم این را مد منفصل
و جایز کویند و همین حکم دارد مدی که از
اشباع ضمه یا کسره متولد شود مانند امره
الی الله و تر زقانه الا و اکر سبب مد ساکن
لازم باشد همه قرا متفق اند بر مد تمام خواه
آن ساکن مدغم باشد مثل و لا الضالین
و خواه ساکن مظهر باشد مثل آلآن و
کاف و صاد و قاف و در عین سوره مریم
و سوره شوری دو وجه جایز است مد

طول و مد توسط و در الم اول و آل عمران نیز
دو وجه است مد و قصر و ساکن لازم آنست که
اندر حال سکون هرکز متغیر نشود همچو امثله مذکور
و اکر سبب مد ساکن عارضی باشد و آن در
وقف خواهد بود و قرا را چند وجه است
اکر در مثل العالمین باشد سه وجه جایز داشته اند
طول و توسط و قصر و اکر مثل یوم الدین باشد
آنجا چهار وجه است طول و توسط و قصر
و روم و اکر مثل نستعین باشد هفت وجه
جایز داشته اند طول و توسط و قصر
با اسکان و با اشمام و روم و این متفق علیه
قراء سبعه است پس حاصل که مد بر سه

و مد طول ۲

قسم است لازم و واجب و جایز لازم آنست
که سبب وی همزه موخر باشد متصل بحرف
مد در یک کلمه و جایز آنست که سببش ظاهر
همزهٔ منفصل باشد یا ساکن عارض باب
الادغام ادغام بر دو قسم است صغیر و کبیر
ادغام کبیر آنست که مدغم متحرک باشد آنرا
ساکن باکنند و در مدغم فیه درج کنند و عاصم
ازین قسم دو کلمه دارد قال مَا مَكَّنِّي و لَا تَأْمَنَّا
که در اصل مَكَّنَنِي و تَأْمَنُنَا بوده و نون اول را ساکن کرده اند و در ثانی
ادغام کرده اند و در لَا تَأْمَنَّا البته اشمام نیز
با ادغام می یابد و ان ضم شفتین است تا دلالت
کند بر انکه حرف مدغم مضموم بوده و ادغام

صغیر آنست که حرف مدغم ساکن باشد و آنرا
در مدغم فیه درج کنند و در هر دو قسم
باید که لسان بیک دفعه مرتفع شود و توقفی
نباشد و ادغام صغیر هم بر دو قسم است اول
انکه همه قرا متفق باشند بران و اختلاف
نباشد و آن ادغام ذال اذ است در ذال
و ظا باشد اِذْ ذَهَبَ وَاِذْ ظَلَمُوا و همچنین
هرگاه دال قد بتا و دال رسد مانند قَدْ
دَخَلُوا وَقَدْ تَبَيَّنَ و همچنین تاء تانیث ساکنه
که بتا و دال و طا رسد مثل كَانَتْ تَأْتِيهِمْ
وَاَثْقَلَتْ دَعَوَا اللّٰهَ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و لام
هل و بل و قل در لام و را مانند قُلْ لَوْ كَا

دبی بل لما یذ وقوا بل ربکم وهل لک
واین لفظ در قران عظیم بحرف را نرسیده است
وهمچنین ادغام واجب است باتفاق هرگاه که
دو مثل بهم رسد و اول ساکن باشد
خواه در یک کلمه باشد یدرککم الموت
وخواه در دو کلمه باشد فاضرب بشرط
انکه اول حرف مد نباشد مانند امنوا
وعملوا فی یوسف که درین کلمه هنگام
نشاید واگر حرف لین باشد هم ادغام جایز
باشد مثل عصوا کانوا ومثال یاد در قران
عظیم نیامده و در مالیه هلك هم قرائت
دو وجه آمده است اظهار و ادغام اظهار بواسطه

است

است که هاء سکت اصل است که ثابت باشد
وادغام از جهت مثلین در وصل والله
اعلم قسم دویم ادغام صغیر است که نزد
قرا اختلاف باشد در ادغام و اظهار آن
و آن منحصر است در پنج فصل ذال اذ و دال
قد و تاء تانیث ساکنه و لام هل و بل و حروف
قریب مخارجها فصل اول در بیان ذال اذ
هرگاه بشش حرف برسد و آن تج سد زص
مانند اذ تبرّا واذ جعل واذ دخلوا
واذ زین واذ سمعتموه واذ صرفنا
فصل دویم در دال قد هرگاه که بهشت حرف
رسد ج ذ ز س ش ص ض ظ است مانند ولقد

جعلنا فلقد ذرانا ولقد زینا ولقد

سمع الله ولقد شغفها فلقد صرفنا

ولقد ضلّ ولقد ظلمك فصل سیم در تا

تانیث ساکنه چون بشش حرف رسد وآن

ث ج ز س ص ظ مثل کذبت ثمود ووجبت

جنوبها وخبت زدناهم وانبتت سبع

سنابل وحصرت صدورهم وکانت

ظالمة اما لام هل فصل چهارم دربیان لام هل

وبل ومدغم فیه این لام هشت حرفند

ت ث ظ ز س ن ط ض اما لام هل مخصوص ثا است همچو

هل ثوّب و بغیر ازین لفظ نیست دو حرف

دیگر با حرف بل شریکست وآن نون وتا است مثل

هل

هل تنقمون وهل تعلم وبل تأتیهم وبل

تؤثرون وبل نتبع وهل نحن وپنج حرف دیگر

مخصوص بل است مانند بل زین بل سولت

بل ضلوا بل طبع الله بل ظننتم وعاصم

درین چهار فصل بغیر از اظهار نیارد اما

فصل پنجم دربیان حروفی چند که بهم قریب

مخرج دارند مخصر در هفده حرفست اول

باء ساکن که بفا رسد وان پنج موضع است

یغلب فسوف در نسا وان تعجب فعجب

در رعد وقال اذهب فمن در سبحن فاذهب

فانّ لك در طه ومن لم یتب فاولئك

در حجرات دوم یاء ساکنه که بمیم رسد مثل یعذب

مَنْ يَشَآءُ در آخر البقرة بقراء بعضی که
مجزوم با میخوانند و با اظهار سیم باء ساکنه
نزد میم مثل ارْکَبْ معنا در سورهٔ هود
چهارم فاء ساکنه نزد باء مثل نَخْسِفْ
بِهِمْ در سورهٔ سبا پنجم راء ساکنه نزد لام
مانند وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَ
يَغْفِرْ لَكُمْ هر جا که باشد ششم لام مجزومی
که بذال رسد و آن در شش موضع می باشد
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ در سورهٔ بقره
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ در آل عمران
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ هر دو در سورهٔ

واما عاصم و ابن عامر برفع با میخوانند

نساء

نساء وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا در سورهٔ
فرقان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ در سورهٔ
منافقین هفتم دال ساکنه که بثاء رسد مانند
يُرِدْ ثَوَابَ هر دو در سورهٔ آل عمران هشتم ثاء
ساکنه که بذال رسد مانند يَلْهَثْ ذَلِكَ در سورهٔ
اعراف و بس نهم ذال ساکنه بتاء رسد مانند
فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ در طه دهم عُذْتُ بِرَبِّي
وَرَبِّكُمْ در غافر و دخان یازدهم ذال ساکنه که
بتاء رسد مثل اخذتم و اتَّخَذْتُمْ هر جا که باشد
دوازدهم ثاء ساکنه در تاء مثل لَبِثْتُ وَلَبِثْتُمْ
سیزدهم أُورِثْتُمُوهَا که در دو موضع واقع شده
در سورهٔ اعراف و در سورهٔ زخرف چهاردهم دال

در ذال از صاد ذکر رحمت در اوّل سورهٔ
مریم پانزدهم نون در واو یس والقرآن شانزدهم نون
در واو از نون والقلم هفدهم نون نزد میم از
طسم تلک که در اوّل سورهٔ شعرا و قصص است
ازین جمله قرب مخرج که مذکور شد عاصم را
دو روایت ادغام دارد در یلهث ذلک
وارکب معنا و طسم دوگانه و بروایت شعبه
در یس والقرآن ون والقلم و باب اخذ
واتخذ و در باقی بهر دو روایت اظهار دارد

باب النون الساکنة والتنوین

نون ساکن
وتنوین را نزد حروف هجا چهار حکم است اوّل
اظهار ۲ و ادغام ۳ و قلب ۴ و اخفا اما اظهار و

که بحروف حلق رسد و آن شش است ۱ همزه
۲ و ها و ۳ عین و ۴ حا و ۵ غین و ۶ خا مثل عذاب الیم
وینئون ومن آمن وجرف هار وینهون
ومن هاد سمیع علیم ومن عذاب وانعمت
وغفور حلیم ومن حمید فسیحون علیم
خبیر ومن خیر والمنخنقة وقولا غیر الذی
فسینغضون ومن غل اما ادغام گاهی باشد
که بحروف یرملون رسد و در لام و را بی غنه
و در چهار دیگر با غنه مثال بلا غنه هدی
للمتقین ومن لدنه وثمرة رزقا ومن ربهم
و در چهار دیگر که حروف یومن باشد با غنه
بشرط آنکه در دو کلمه باشند مثل برق یجعلون

مَن يَقولُ عذابٍ مهينٌ من ماءٍ من ولىٍّ
ولا نصيرٍ من ناصرين عاملةٌ ناصبةٌ واما
صنوان وقنوان ودنيا وبنيان اظهار مى بايد
كرد زيرا كه در يك كلمه است واكر ادغام كنند
مشتبه بمضاعف ميشود **اما قلب** وان هست كا
كه ملاقى باشوند ودرين حال تنوين ونون
ساكن قلب بميم شود مثل انبئورك ومن
بعد وصمٌّ بكمٌ وبعد انقلاب بميم اخفا وبا غنه
ميشود زيرا كه هيچ فرق نيست ميان انبوربك
انْ بُورِكَ و يعتصم بالله كه اخفاء مع الغنه
ضرورتست **واما اخفا با غنه** نزد باقى حروف
وان پانزده حرف است **ت ث ج د ذ**

دس

دس ش ص ض ط ظ ف ق ك خواه در يك
كلمه وخواه در دو كلمه باشد كنتم ومن تاب
جناتٍ تجرى والانثى من ثمرةٍ قولاً
ثقيلاً انجينا ان جعلوا خلقٍ جديد
وعلة اخفا نزد اين حروف آنست كه نون
ساكنه وتنوين النسبت باين حروف نه چنان
بعيد اند كه حروف حلق تا اظهار روا
باشد ونه چنان قريب اند كه يرملون
تا ادغام باشد پس حال اين هردو نزد اين
حروف ميان اظهار وادغام باشد وان
اخفا است وغنه لازم باشد ومخرج
هردو از خيشوم است ولسان را در ايشان

در ایشان عملی نیست واخفا نزدیک

پیشتر از حروف دیگر است واین بتجربه

حاصل شود وفرق میان ادغام واخفا

انست که ادغام تشدید است ودر اخفا

نیست **فایده** بدانکه در میم ونون مشدد

اظهار غنه می باید چنانکه شیخ جزری

ذکر کرده فرمود واظهر الغنة من

نونٍ ومن میمٍ اذا ما شددا یعنی اظهار کن

غنه را از نون ومیم هرگاه که مشدد باشد

مثل هم وعم ولما ومما وچون این

معلوم شد بدانکه میم ساکن نزد حروف

تهجی سه حال دارد بر قول مختار واهل ادا

١ اخفاء با غنه وان کاسیست که بباء رسد

مثل یحکم بینهم انبئهم باسمائهم

وعمل علماء این فن اینست ٢ ادغام است

کاهی که ملاقی میم شود چنانکه مذکور

شده مثل ان کنتم مؤمنین ٣ اظهار است

وان کاهی است که ملاقات کند با حروف

باقیه مثل انتم الیه انفسکم ذالکم

وهرگاه که بواو وفا رسد اظهار بیشتر

می باید کرد مثل بهم ویمدهم فی طغیانهم

وزیادتی اظهار بواسطه آنست که بعضی

جهلهٔ قراءت میگویند که در واو وفا نیز

اخفا باید کرد هیچ جا والله اعلم **فصل** بدانکه

راآت بدانکه اصل در را تفخیم است و ترقیق
عارض او میشود و این در چند موضع است
چنانکه مذکور خواهد شد زیرا که او
متمکن میشود در ظهر لسان و قریب میشود
بمخرج استعلا پس بنا برین اصل در و تفخیم
باشد و بعضی از علماء قراءت گفته اند که اصل
در را نه تفخیم است و نه ترقیق بلکه تفخیم و
ترقیق او بحسب حرکت اوست اگر مکسور
باشد ترقیق باید کرد بواسطه استقلال
واگر مفتوح باشد یا مضموم تفخیم باید
کرد بواسطه مصعد تصعد و چون این
معلوم شد بدانکه را یا متحرک یا ساکن

قسم

قسم اول یا مفتوح است یا مضموم یا مکسور
واگر مضموم و مفتوح باشد تفخیم باید کرد
خواه در اول باشد مثل رَزَقَکُم و رَاعِنا
و رُزِقُوا خواه در وسط کلمه باشد مثل
عَرَفُوا و کَفَرُوا و خواه در آخر کلمه باشد مثل
وَلَا اَصْغَرَ وَلَا اَکْبَرَ و اگر مکسور باشد
ترقیق باید کرد البته خواه در اول مثل
رِزْقًا و خواه در وسط مثل وَوَرِثَ
و خواه در آخر مثل وَبِالنُّذُرِ **واما** راء ساکنه
او نیز بر سه قسم است همچو راء متحرک یعنی
در اول ساکنه کلمه مثل اُرْکُضْ و در وسط
کلمه مثل بَرْقٌ درین دو صورت اگر ما قبل

رامفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید کرد
مثل انچه کذشت واکر پیش از و کسره باشد
نظر کنند که کسره لازمی است یا عارضی اکر
لازمی باشد یعنی از وجدا نشود مثل
مِرْیَةٍ وَفِرْعَوْنَ وَشِرْذِمَةٍ البته ترقیق
باید کرد مکر کاهی که بعد از وی ق یا ط
یا ص باشد که تفخیم باید خواند مثل فِرْقَةٍ
وَقِرْطَاسٍ وَمِرْصَادٍ امّا در کُلُّ فِرْقٍ دو وجه
باشد تفخیم بجهة قاف و ترقیق بجهت
انکه در میان دو کسره واقعست واکر
کسره عارضی باشد مثل ارْجِعُوا وَارْحَمْهُمَا
تفخیم باید کرد و کسره عارضی آنست که در

بعضی

بعضی از اوقات موجود شود همچو مثالین
که نموده شد که در حالت ابتدا الف وصل
مکسور میشود واکر ما قبل ایشان بایشان
پیوسته کنی الف بیفتد وکسره نماند و
همچنین تفخیم واجبست اکر کسره از کلمه دیگر
جدا باشد مثل امِ ارْتَابُوا وَالَّذِی ارْتَضَی
واکر وقف کرده باشد بر رائی که در اخر
کلمه واقع شود خواه که ساکن باشد در اصل
وخواه که سکونش بواسطه وقف باشد
تفخیم و ترقیق او نظر بما قبل وست نه بر
حرکت خودش پس اکر چنانچه ما قبل را
مفتوح یا مضموم باشد تفخیم باید کرد مثل

دُسُرٍ و سَقَرَ و اُخُرُ واکر ماقبل را مکسور

باشد مثل بالبرِ و مُنذِرَ و زُرتُمُ المقابر

ترقیق باید کرد البته واکر ماقبل را ساکن باشد

خالی ازان نیست که آن ساکن یاست یا غیر یا

پس اکر یاء ساکن باشد مرقق باید کرد

مثل خَیرٌ و خَبِیرٌ و ضَیرٌ واکر ساکن ماقبل را

یا غیر یاء ساکن باشد اکرچنانچه ماقبل

ساکن مفتوح یا مضموم باشد مثل والطُّورِ

والمعمورِ والمسجورِ تفخیم می باید کرد واکر

میان کسره و را حرفی ساکن واقع شود

ترقیق باید کرد مثل السِّحرِ وانّه لَذِکرٌ وا

در ملک مصر و عین القطر در حال وقف دو وجه

جائزاست

جائز است تفخیم و ترقیق نظر بوصل کرده و عمل

باصل و در مصر تفخیم اولی است و در القطر

ترقیق اما نظر بوصل آنست که در مصر چون

در حال وصل را مفخم است چون وقف کنند

را را مفخم سازند نظر بوصل و در عین القطر

چون در حال وصل را مرقق است چون

وقف کنند را را مرقق سازند نظر بوصل

والله اعلم **باب وقف بر آخر کلمه** که بآن وقف

کنند سه نوع وقف توان کرد اول اسکان

و اصل اینست دویم روم و آن اظهار

کردن بعضی از حرکت موقوف علیه است

باوازی نرم چنانچه اکر کسی نزدیک باشد بشنود

واین در مضموم و مرفوع و مکسور و مجرور باشد
سیوم اشمام واین ضم شفتین است بعد
از اسکان حرف بی اوازی بلکه بمجرد حرکت
لب باشد وازین سبب اعمی در نیابد اگر
حرف کلمه که وقف کنند برو در وصل ساکن
باشد نه روم روا دارند دخلی باشد و نه اشمام
و در هاء تانیث که در وصل تا باشد و وقف
بها کنند روم و اشمام جایز نیست و همچنین
در حرکت عارضیه وآن دو قسم است یکی
انکه از جهت التقاء ساکنین باشد مثل
قالتِ اخرجْ و لم یکنِ الذین و یکی حرکت
نقل کرده منقول مثل قُلْ اُوحِیَ در روم

ورش

ورش و در میم جمع نزد کسی که صله کنند هم
و اشمام جایز نباشد و در هاء ضمیر سه
مذهب است یکی جواز روم و اشمام مطلقا
و یکی عدم جواز مطلقا و یکی تفصیل یعنی
در صورتی چند جایز باشد روم و اشمام
و در صورتی چند نباشد و ممتنع باشد
و مجموع از نه صورت بیرون نیست از
برای انکه پیش از ها ضمیر یا ساکن باشد
یا متحرک باشد اگر حرکت یا فتحه باشد یا ضمه
یا کسره و اگر ساکن باشد آن ساکن صحیح باشد
یا غیر صحیح و ثانی یا الف باشد یا واو مدی
یا الیاء یاء مدی یا لینی مثل له و یرضه

عنه
ويعلمه وامره وبه وبامره ومنه و
واجتبيه وهداه وعقوه وضربوه
وشروه وليرضوه وفيه وتشتهيه و
اليه وبين يديه پس اگر پيش از ها ضميره فتحه
باشد مثل يا ساكن صحيح مثل عنه ومنه يا الف
مثل اجتبيه وهداه روم واشمام دران جايز
باشد ودر ششن باقى جايز نباشد اما بعد
در ذكر مخارج حروف وذكر چند حروف كه لازمست
بتجويد آن بعمل آوردن وانرا خالص كرداند
از حرفى كه در مخرج يا در صفت شريك آن باشند و
هر حرفى را از حروف قرآن واجبست كه تمكين
كنند در حالت ادا وحق تمام بگذارند از مخرجى

حروف وصفات آن

وصفتى كه بوى مخصوص باشد ونقصان
وزيادتى در بناى وى در … ندكان هنگام از
صورت وصفت خود بگردد وان صيغه
خود زايل شود واين نزد علما اين فن در
كراهيت وقبح بمنزله اعرابست كه چون حركات
منقلب شود معانى ان متغير گردد علما گفته
اند كه لحن بر دو قسم است جلى وخفى جلى
لحن اعرابست وخفى ترك حقوق حروف
دارا پس بنابرين ضرورتست بيان جمله
چند از الفاظ قرآنى وكيفيت اداى آن و
تميز حروفى كه مركب اند از ان از متماثلات
ومجانسات ومقاربات يكان يكان نبين

حروف تهجی تا قاری قرآن از آن فایده باشد
و از تجوید بهره مند گردد ان شاء الله تعالی
وما اولا بیان مخارج حروف و صفات
آن بکنیم پس کیفیت تلاوت و ادای حروف
عند الترکیب اما عدد مخارج حروف مختلف فیه
است اما آنچه اهل ادا از شیخ جزری و خلیل
ابن احمد و ابی القاسم هذلی نقل کرده اند
هفده مخرج است و این وجه ظاهر است
در اختیار و شیخ ابو علی سینا در تصنیفی که
کرده است در مخارج حروف هفده قرار
داده و بسیاری از قراء و نحویان بر آنند که
شانزده است و مخرج حروف جوف را

کان

که آن الف و واو و یای مد است اسقاط
کرده اند و الف را از اقصای حلق گرفته اند
و قطرب و جرمی و فراء و غیره بر آنند که مخارج
چهارده است و مخرج نون و لام و را یکی گرفته اند
و اختیار نزد ما قول اولست و نزد تجربه ظاهر است
و معنی مخرج موضعیست که حرف از آنجا
بیرون می آید و طریق امتحان مخرج حرف از روی
تحقیق آنست که تلفظ کنی بهمزه وصل بعد از آن
اسکان نمایی بآن حرف که میخواهی که مخرجش
بدانی در حالتی که ساکن باشد یا مشدد و چون
چنین کردی البته آن حرف بموضعی از دهان
و زبان و حلق و غیرها قرار یافت و آن مخرج

دو واو و یاء مد را از
مخرج مخرجی گرفته اند

وی باشد مخرج اوّل جوفست ازبرای الف و
واو مدّی و یاء مدّی یعنی واوی که ساکن
باشد و پیش از وی ضمه باشد و یائی که ساکن
باشد و پیش از وی کسره باشد مثل اُوذِینا
واین هر سه را جوفی وهوائی نیز خوانند
وسبب تسمیه اینها بجوفی وهوائی آنست که
انقطاع مخرج ایشان جوفست و زبان در
ایشان بر موضعی از اجزای دهان اعتماد نیست
مخرج دویم اقصای حلق است ازبرای همزه
وها واختلاف است در آنکه هر دو بیک مرتبه اند
یا همزه اولست یا ها مخرج سیم وسط حلق است
ازبرای عین وحاء مهملتین حروف بی نقطه

واختلاف

واختلاف است در آنکه حا مقدم است یا عین
مخرج چهارم اول حلق است یعنی نزدیک بدهان
ازبرای غین وخا باختلافی که گذشت واین
هر شش را حروف حلق میخوانند وایشانرا
سه مخرج باشد مخرج پنجم اقصای لسان
متصل بحلق با آنچه برابر اوست از حنک بالا
ازبرای قاف مخرج ششم فروترک از این
بترتیبی که در قاف مذکور شد ازبرای کاف
واین هر دو را لهوی میگویند منسوب بلهات
یعنی آن گوشت پارهٔ که میان حلق ودهانست
مخرج هفتم ازبرای جیم وشین معجمه و یای
غیر مدی از وسط لسان میان او ومیان

وآنرا ملاذه میگویند م

حنک اعلاست واختلاف درانکه جیم مقدم
نزدیک بکاف یا شین واین هر سه حرف
را شجری میکویند وشجر محل کشادن [illegible]
دهانست **مخرج هشتم** در اول کناره زبان
وانچه نزدیک اوست از دندانها آسیا از
برای ضاد معجمه حروف با نقطه وخروج
او از هر دو جانب می باشد لیکن ازجانب
چپ آسانتر است **مخرج نهم** ازبرای لامست
از ادنای کناره زبان تا سر زبان چنانچه
مشتمل باشد بر ضواحک وناب ورباعیه
وثنیه بالا **مخرج دهم** ازبرای نونست میان
طرف لسان وثنیه بالا فروترک از مخرج لام

مخرج یازدهم ازبرای را مانند مخرج نون
وقریب بان الا انکه در پشت زبان داخل
تراست واین هر سه حرف را ذلقیه کویند
وذلق کناره هر چیز را کویند **مخرج دوازدهم**
ازبرای طا ودال مهملتین وتا که دو نقطه
بالا دارد از طرف لسان واصول ثنایای
علیا یعنی بیخ دندانهای پیشین از بالا واین
هر سه حرف را نطقیه میکویند منسوبند
بنطع اعلا یعنی سقف دهان **مخرج سیزدهم**
ازبرای ظا وذال وثاء مثلثه از طرف لسان
واطراف ثنایای علیا نه از اصول ان واین هر سه
حرف را لثوی کویند نسبت بلثه وآن

کوشتیست که دندانها دران نشسته مخرج
چهاردهم از برای صاد وسین وزاست از
میان طرف لسان وبالاتک از ثنایای
زیری چنانچه از بین الثنایا باشد بنحوی که در شاطبی
مذکوراست واین هر سه حرف صفیریند وایشانرا
اسلیه گویند وآن باریکی سر زبانست مخرج
پانزدهم از برای فا که از باطن لب زیرین
واطراف ثنایای بالا مخرج شانزدهم از
برای واو غیر مدی وبا ومیم از میان شفتین
لیکن از برای میم وبا لبها بیکدیگر میرسد
واز برای واو فرجهٔ سوراخ می ماند واین
هر سه راشفوی می نامند منسوب بمخرج

خود که آن شفتین است مخرج هفدهم خیشوم
وان از برای غنه است در نون ومیم ساکنه
درحالتی که مخفی باشد یا مدغم یا آنچه درحکم
اوست از ادغام مع الغنه وصحیح ومختار
انست که مخرج این هر دو حرف درحال اخفا
یا ادغام از خیشوم است ولسان را در آن
دخلی نیست واز مخرج اصلی خود منتقل میشوند
والله اعلم واما صفات حروف بعضی از آن
مجهوره اند وضد ایشان مهموس باشد وهمس
از صفات ضعف است وجهر از صفات
قوة وجمله مهموسه ده حرفند مجتمع شدن
سه کلمه فحثه شخص سکت ومعنی

همس او آن نرم داد نست و هرگاه که حرفی را
ساکن کردی و نفس بان جاری شد پس سبب
ضعف اعتماد آن حرف مهموس باشد
و در تجربه ظاهر میشود و این حروف ده
کانند این قبیلند و هرگاه که حرف ساکن
از جهت قوة اعتمادی بروی را جریان
نفس را منع کند از مجهوره خوانند مثل
باقی حروف نوزده کانه پس این دو گانه
صفت را جهره و همس خوانند و بعضی دیگر
از حروف رخوه اند و ضد ایشان کمذکور
شدّه و میان این هر دو متوسطه از شدیده اما سیحی
هشت حرفست مشتمل بر کلمات سکانه

اجد قط بکت و معنی شدة امتناع صوت از
جریان در حرف و آن از صفات قوة است
و رخاوة در لغت نرمیست و بین الشدة
والرخاوة پنج حرفست مجتمع در لن عمر و این حروف
پنجگانه را نوعی از شدت و نوعی از رخاوة
است باینمعنی که قطع جریان نفس نمیشود
همچنانکه در شدیده میشود و جریان هم
بآن طریق نمیشود که در رخوه میشود پس
این حروف بین الرخوة والشدیده باشند
و بعضی دیگر از صفات مستفله است و ضد
او مستعلیه است و استعلا از صفات
قوة است و آن هفت حرف مجتمع است در این

ترکیب صضخ ظقطغ و استعلا طلب
بلندی است و وجه تسمیه این حروف
هفتگانه باستعلا آنست که در حال تکلم
باین حروف لسان مرتفع میشود بجانب
حنك اعلا و در غیر این حروف که مستفله است
واین بیست و دو حرفست میل میکند لسان
بجانب اسفل و بعضی دیگر از حروف مستعلیه
صفت اطباق نیز دارد و اطباق بمعنی
الصاقست و آن چهار حرفست ص ض
ط ظ و اطباق از صفت قوتست
وضدش انفتاح است و انفتاح در لغت
کشودن است پس بیست و پنج حرف دیگر

متصف

متصف بصفت انفتاح است و وجه
تسمیهٔ این حروف بواسطه آنست که در حال
تکلم انفتاح مخرج میشود و در حروف
مطبقه انطباق مخرج و بعضی دیگر از
صفات حروف صمت و ذلق است بعضی
خاموشی است و وجه تسمیه باصمات آنست
که خاموشند این حروف مصمته از
بنا کنند از ایشان اصول رباعی و خماسی
انکه یکی از حروف مزلقه در و باشد بواسطه
نقل حروف مصمته مگر بر سبیل ندرت
مثل عسجد و عطموس که خالی اند از حروف
مزلقه و حروف مزلقه شش است مجتمع

صمت است صح / یعنی طرف دم / در لغت بمعنی

عسطوس

در کلمات فِرَّ مِنْ لُبِّ پس بنابرین بیست و سه
حرف دیگر مصمته باشند و بدانکه هر حرفی
از حروف تهجی که خواهی صفتش بدانی ملاحظه
کن که کدام صفت داخل است او را حساب
غایی و نقیض او را بگذارم و همچنین مجموع
صفات را بدین طریق ملاحظه کنی مثلاً اگر
خواهی که بدانی که صفات قاف کدام است
مجهوره است زیرا که در اَجِدْ قَطٍ بَکَتْ
داخل است و مستعلیه است زیرا که در
مطبقه داخل نیست و مصمته است زیرا که
در مزلقه داخل نیست و همچنین کاف صفت پنج
دارد اول آنکه مهموسه است زیرا که در فحثه

٢٤

شخص سکت داخل است دویم آنکه شدیده است
زیرا که در اَجِدْ قَطٍ بَکَتْ داخل است سیم
متصف بصفت استفال است زیرا که در صفت
استعلاء داخل نیست چهارم آنکه منفتحه است
زیرا که در حروف مطبقه داخل نیست پنجم
متصف بصفت اصمات است زیرا که در صفت
ازلاق نیز یک نیست و علی هذا القیاس مجموع
حروف را بدین وجه ملاحظه میتوان کرد
باندک تاملی و بعضی از حروف را صفات
مخصوصه هست سوای صفات پنجگانه
هر یک مذکور شده مثل صاد و زای و سین
که متصف اند بصفت صفیر و صفیر در لغت

که در دو حرف صفت پنجگانه ام

صوتیست که از بعضی حیوانات صادر میشود
و در اینجا مراد صوت زاید است که خارج
میشود از میان نفس نزد خروج حروف
قلقله یعنی مجموع در دو کلمه قطب جد
بعضی همزه را اضافه باینها کرده اند از برای
جهر و شدتی که دارد اما جمهور آنرا طرح
کرده اند از جهة تخفیفی و اعلالی که او را عارض
میشود و این حروف را بجهة آن قلقله
میخوانند که چون ساکن میشوند در وقف
وغیره ضعفی در ایشان راه می یابد و مشتبه
بغیر خود میشوند پس محتاج میشوند
بظهور صوتی که مبین شود ایشانرا و آن صوت

درحالت

درحالت سکون ایشان ظاهر تر است از
حال حرکت و متاخران ائمه قرائت برآن
رفته اند که قلقله مخصوص است بوقف بنا
بران که در عبارت متقدمان دیده اند که قلقله
درین حروف در حالت وقف ظاهر میشود
و گمان برده اند که مراد متقدمان بوقف
ضد وصلست و حال آنکه مراد سکونست
اعم از آنکه در وقف باشد یا وصل از برای
آنکه متقدمان بسیار اطلاق کرده اند وقف
را بر سکون و شبهه متاخران را اینجا اقوی
ساخته بآنکه قلقله در وقف اظهر است
و آنکه پنداشته اند که قلقله حرکتست چنین نیست

بلکه خلیل گفته است که قلقله شدت صباح است
ودلیل برانکه قلقله مخصوص بوقف نیست
انست که استاد ~~ابو...~~ ما ماهر حاذق شیخ
ابوالحسن بن عبدالله بن محمد مصری که کنیه
یکی از خدمتکاران اوست ودر مکه معظمه
مدت پنجسال در ملازمت او بوده در مصنفات
خود که مسمی بنهایة الایقان است گفته است که بعد از آنکه
حروف قلقله پنجگانه که اینها متوسطه نیز
میباشند همچو باء ابواب وجیم النجدین
ودال مددنا وقاف خلقنا وطاء اطوارا
ومتطرفه می باشد همچو باء لم یتب وجیم
من یخرج ودال لقد وقاف من یشاقق

جیم

وطاء

وطاء اطوارا ومتطرفه می باشد همچو قاء لم یتب
قوله
وجیم من یخرج ودال لقد وقاف من یشاق
وطاء لا تشطط وحروف مد سه اند
ومذکور شدند تمکین یا ممکن ایشان الف است
وجمهور قرا برانند که فتحه از الف است وضمه
از واو وکسره از یا وحروف خفیفه چهارند ها
با حروف مد وخفاء ایشان ظاهر است
وها را از جهت خفا بصله تقویت کرده اند
وحروف مد را قبل از همزه وسکون بامداد
ناید وحروف لین همین واو است ویا
که ماقبل مفتوح باشد ومذکور شدند
وحروف انحراف لام است وراء معنی انحراف کش

یعنی حروف مدی که بعد از همزه یا ساکن واقع می شود بواسطه خفایی که دارد کشش پیدا می کند تا او را قوت بهم رسد

شدنت وسبب تسمیهٔ ایشان بانحراف آنست
که ایشان هردو از مخرج منحرف شدند و
بمخرج غیر خود پیوسته وحروف غنه دواند
میم و نون ایشانرا غنان گویند از جهت
آنکه در ایشان آوازی است متصل بسوراخ
بینی وحرف تفشی شین است باتفاق
از جهت آنکه در مخرج خود بعضی از صفت
که آن رخاوتست فشو پیدا شدن و ظهور
تمام دارد تا غایتی که متصل میشود بمخرج ظا
وحرف مستطیل ضاد است یعنی کشش
پیدا میشود که متصل میگردد بمخرج لام بسبب قوتی
که دارد بجهر واطباق واستعلا اما تلاوت

از جهت آنکه در حال نطق بوی چندان استطالت پیدا میشود

قرآن

قرآن عظیم بعد از ایشان یعنی احکام الحر
ذکر شد بر سه کیفیت می باشد تحقیق و حدر
و تدویر و در هر سه حالت ترتیل و تجوید
شرط است و معنی تحقیق مبالغه است در اتیان [?]
بشی کما هو حقه بی زیادتی و نقصان
در وی یعنی رسیدن بحقیقت آنچیز و
وقوف بر کنه آن در وصول بنهایت شان آن
و نزد علماء این فن عبارتست از آنکه هر [?]
راحق خود بدهند از تحقیق همزات و اتمام
حرکات و اعتماد و اظهار و تشدیدات
و توفیهٔ غنات و جدا کردن حروف یعنی ساکن [?]
آن و اخراج بعضی از بعض بسکت و باسانی

واهستگی و ملاحظهٔ وقوف جایز و فراگرفتن
این نوع از استاد ماهر بغایت مستحسن است
و باید
خاصه بر معلمان که بجد اغلاط نو سازند بتحریک
سواکن و تکریر راات و مبالغه در غنات
و این نوع قراءت جهالت نعوذ بالله من الجهل
اما حدر بسرعت خواندنست و غالبا
با تحقیق تخفیف همزات و قصر منفصل و تسکین
واختلاس و بدل و ادغام کبیر باشد و این ضد
تحقیق است و درین نوع احتراز واجبست
از قصر حروف مد و ذهاب صوت غنه
واختلاس اکثر حرکات از نقصان بغایتی
که قراءت بان صحیح نباشد اما تدویر عبارتست
از توسط

از توسط میان حدر و تحقیق واکثر برین
نوع عند و نزد قرا مختار اینست و حدیث
عبد الله بن مسعود دلالت برین نوع دارد
اما ترتیل آنست که کلام از پی یکدیگر در
آورند بر مکث و تانی و تفهم بی شتاب و
عجله و قرآن باین نوع ناطقست چنانکه
حق تعالی فرموده در تنزیل ورتلناه ترتیلا و در صحیح
ابن خزیمه مرویست بروایت زید بن ثابت
رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم که حق جل جلاله فرموده ان الله یحب
ان یقرأ القرآن کما انزل و حق تعالی رسول خود را هم
باین نوع امر فرموده آنجا که گفت ورتل القرآن

ترتیلاً یعنی روشن کردان او را یعنی قرآن
را و تأنی کن در وی و در قراءت وی
درنگ کن و حرف حرف از یکدیگر جدا ساز
حق جل و علا اختصار بفعل مجرد نفرمود
بلکه آنرا مؤکد کردانید بمصدر از جهت اهتمام
بشان او و تعظیم او تا مشتمل باشد بر تدبر
و فهم معانی آن و نکته این شکسته را بخاطر
رسید که ثواب قراءة بغیر تدبر و بغیر ترتیل
پس او همچو کسی است که صدقه کند بندکان
بسیار کم قیمت را و حق آنست که ترتیل مستحب
با قطع نظر از تدبر بجهت آنکه عجمی که فهم معنی
قرآن نکند او را ترتیل و تأنی در قراءت مستحب است

بزرکتر است و قدر
آن رفیع تر از کثرت
قراءت بغیر تدبر
و بغیر ترتیل م

از برای

از برای آنکه ترتیل اقربست بتوقیر و احترام
و تأثیر او اشد است در دلها از استعجال و
از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلم
سؤال کردند از ترتیل حضرت صلوات الله
علیه فرمود که ترتیل نیکو کردانیدن حروف
و شناختن و رعایت وقوف و بدانکه ادا
تجوید واجبست بنوعی که شیخ جزری در
رساله خود ذکر فرموده زیرا که پیغمبر صلوات
الله علیه و آله بتجوید نازل شده و از حضرت
بحضرات اهل البیت چنین رسیده پس
باید که قرآن را بر قاری بکذرانند کاهی که
او را وقوفی از علم قراءت باشد و الفاظ

والاخذ بالتجوید حتم لازم
من لم یجود القرآن آثم

قرآن عظیم را نیکو ادا کردن و حقوق حروف
دادن از مخارج و صفات و هر یک را در مرتبه
خود فرود آوردن بی اسراف و تعسف و افراط
و تکلف و شبه نیست که همچنانکه امت متعبد اند
بفهم معانی قرآن و اقامت حروف آن بر

حدود آن متعبد اند بتصحیح الفاظ و اقا

صفتی که از حضرت رسالت پناه بما رسیده
و از ایشان بما بلسان و لهجه عرب چنانچه
بیشتر ازین گذشت و مردم درین زمانه
بر سه قسم اند بعضی مردم از آن قسم اند
بعضی مردم از آن قسم اند که در تلاوت
قرآن مجید ثوابی حاصل میکنند و این جهت
آنست که تصحیح الفاظ قرآن کرده اند و برای دانستن

ماهر گذرانیده اند و بنوعی که گفته فرا
گرفته اند و بعضی از آن قسم اند که قادر اند
بر تصحیح الفاظ قرآنی و بواسطه تکبر و تجبر
و بغض و حسد رجوع نمیکنند بشخصی که
ایشان را هدایت کند همچنین در ضلالت
مانده اند مثل حفاظ این زمانه که در مساجد
جمع شوند و خواهند که برای خود تلاوت
کنند بلفظ فاسد عجمی و قبیح از جهت استغنا بنفس
بی شبهه ایشان مقصر خواهند بود و گناه
کار و گمراه و بعضی از آن قسم اند که استاد
نمی یابند که ایشان را هدایت کند و بر صواب
دلالت کند یا زبان مطاوعت نمیکند معذور

باشند و چون بدل کردن حرفی بحرفی نماز فاسدست
همچو غلین مغضوب بجا ضاد و شین بظا
ازینجهت رعایت تجوید و حسن ادا بر
قاری قران فرض است و آنکه نگذارد
که لحن و تغییر بوی راه یابد و بسیار
مردمان درین زمان هستند که با وجود شخصی
که ایشان را هدایت کند بر سبب جهل
و تکبر مبتلا باشند و قران بر لحن خوانند
و پندارند که طاعتی میکنند و حال آنکه
بمعصیتی گرفتار باشند و در حدیث
آمده که کسی که قرآنرا بالحان خواند یا شنود
آثم باشند و قران ایشان را لعنت کند

وکسی

~~وکسی که قرآنرا بالحان خوانده یا شنود هر دو~~
~~آثم باشند و قران ایشان را لعنت کند~~
وکسی که قرانرا بتجوید خواند در روز قیامت
شفیع او باشد چنانکه از پیغمبر صلوات الله
علیه مرویست که بخوانید قرانرا که روز قیامت
شفاعت میکند خواننده خود را وکسی
که قران + شفاعت کند او را رستگار خواهد
بود و نیز فرموده که فاضلترین عبادات
امت من قران خواندنست و امام حسن
عسکری علیه السلم در تفسیر خود فرموده
که پدرم از آبائه خود از حضرت رسالت‌پناه
صلی الله علیه واله وسلم نقل کرده که آنحضرت

فرموده که کسی که قرآن خواند وبآن عمل کند
روز قیامت پدر و مادر او را حلهٔ بپوشانند
که دنیا و ما فیها بقیمت کمترین رشتهٔ
آن حله برنیاید و تاجی بپوشانند از نور که
بروشنی آفتاب باشد پس گمان شما چیست
نسبت بفرزندکاهی که او را اجزای عمل دهند
و نیز فرموده که خدای تعالی دفع میکند
از شنوندهٔ قرآن بلای دنیا را و از خوانندهٔ
قرآن بلای آخرت را و نیز مرویست که اهل
القرآن اهل الله و خاصته و از امام زین
العابدین علیه السلم منقولست که بخوانید قرآن را و نظر
کنید در آن که روشنایی چشم زیاده میشود

وعذاب

وعذاب از والدین او برمیدارند که از اهل
عذاب باشد و بقعهٔ که در آن قرآن خوانند
برکت در آنجا بسیار میشود و نزول ملائکه
خواهد بود و شیطان از آن موضع رانده
میشود و آن بقعه روشنی میدهد اهل
آسمان را همچنانکه آفتاب و ماه روشنی میدهند
اهل زمین را و از پیغمبر صلوات الله وسلامه
علیه منقولست که هر که قرآن را ختم نماید و دعا
کند آمین گویند بر دعای او چهار هزار ملک
در نزد هر ختمی قاری را یک دعا مستجابست اما آنچه
در ماده تجوید گفته شد و تکرار بعضی چیز هم مثل
ریاضة السنة و تکرار بر لفظی که از دهان استاد

مجوّد گرفته باشد نیست بینی که سطری که
کاتب مکرر را از خط یاقوت مشق میکند چگونه
خوب و دلپذیر می آید امّا امروز این باب
مغلق است و این طریق مسدود کسی که
بر این فن دانا است افتاده مهجور است نعوذ
بالله من قصور الهمم و من نفاق سوق الجهل
فی العرب والعجم و بدانکه قرآن خواندن
نبود و شیطان از آن نه نجاییدن نه باست
و نه بتغیر دهان و نه بکج کردن لحیتین
و نه بآواز کردانیدن و نه بکشیدن مد
در غیر محل بنوعی که طباع از آن متنفر شوند
و دلها استماع آنرا مکروه و ناخوش و متشنّع

شمرند

شمرند بلکه قرآءتی عذب حلوه لطیفه که در آن
نه تعسف باشد و نه تکلّف و خارج شبه
از طباع عرب و کلام فصحا بوجهی از وجوه
قرآءت و اکنون ما اشاره میکنیم بجمله
چند بحسب تفصیل و مقدم میداریم
اهم فالاهم و میگوییم چیزی که واجبست
بر مرید ایقان قرآن و قرآءت تصحیح اسمی هر حرف است — اخراج
از مخرجی که مخصوص بوی باشد تصحیحی که
ممتاز شود بآن از مقارب خود توفیه
صفت هر حرفی را که آن حرف بآن صفت
موصوف و معروفست چنانچه الحق
را از مجانس خود جدا سازد اخراج کند

ولسان ودهان خود را دران ریاضت فرمایند

بحیثیتی که آن تصحیح وتوفیق طبع وسلیقه وی

شود چه حرفی که مشارک غیر خود است در

مخرج آن حرف ازان ممتاز نشود الا بصفات

وهر حرفی که مشارک غیر خود است در صفات

آن حرف ازان غیر ممتاز نشود الا بمخرج

همچو همزه وها که مشترک کند در مخرج واستفال

وانفتاح ومنفرداست عین بجهر اما

جیم وشین ویا که مشترک کند در مخرج واستفال وانفتاح

ومنفرداست جیم بشدت ومشترکست

با یا در رخاوة وضاد وظا که مشترکند در صفت

جهر ورخاوت واستعلا واطباق ومنفرد

همچو حرف استعلا
که در صفت شریکند
ودر مخرج از هم جدا
میشوند

همزه بجهر وشدة وعین
وحا که مشترکند در مخرج و
استفال وانفتاح ومنفرداست
حا بهمس ورخاوة خالصه و
عین وخا که مشترکند در مخرج
ورخاوت واستعلا وانفتاح
ومنفرداست

در مخرج

در مخرج ومنفرداست ضاد باستطالت وطا

ودال وتا که مشترکند در مخرج وشدت

ومنفرداست طا باطباق واستعلا ومشترکست

با دال در انفتاح واستفال وطا وثا وذال

که مشترکند با دال در جهر ومنفرداست

تا بهمس ومشترکست با دال در انفتاح واستفال و

انفتاح وظا وسین وزا که مشترکند

در مخرج ورخاوة وصفیر ومنفرداست ظا

باطباق واستعلا ومشترکست با سین در همس

ومنفرداست زای بجهر ومشترکست با سین

در انفتاح واستفال وظا وثا وذال که مشترکند

در مخرج ورخاوة ومنفرداست ظا باطباق

با ذال در جهر ومنفرداست
ثا بهمس ومشترکست
با ذال در استفال و
انفتاح وصاد وسین
وزا که مشترکند در مخرج
ورخاوة وصفیر ومنفرداست
صاد باطباق واستعلا
ومشترکست

واستعلا و مشترکست با دال در جهر و مقرداست
تا با همس و مشترکست با دال در جهر و استفال
و انفتاح و صاد و سین و زای که مشترکند
در مخرج و رخاوة و صفیر و منفرداست
صاد باطباق و استعلا و مشترکست با ذال
در استفال و صاد و سین و زای که مشترکند
مخرج و رخاوة و صفیر و منفرداست صاد
باطباق و استعلا و مشترکست با سین در
در همس و مقرراست زای بجهر و مشترکست
با سین در انفتاح و استفال و همه این ظاهر است
از ما تقدم پس هرگاه که قاری جاری ساخت
منطق را بهر حرفی علیحده و توفیه حق ادا حرف

که در حال

که در حال افراد باید که در حالت ترکیب نیز
توفیه حق آن حرف بکند در حال افراد
باید که در حالت ترکیب نیز توفیه حق
هر حرف بکند های بسا که شخصی تلفظ
بحروف مفرده نیکو تواند کرد و چون
آن حرف با غیر خود از مجانس و مقارب
و قوی و ضعیف و مفخم و مرقق غالب
آید و نطق با آن بر لسان صعب باشد
مگر بریاضت شدیده در حالت ترکیب
پس هر که تلفظ را در حالت ترکیب بجا
آورده حقیقت تجوید را باتقان حاصل
کرده باشد و با ایراده کنیم از اینجمله آنچه کافی

بمجاور شود و مرکب گردد از انکه
نتواند گفت بنا بر آنکه شاید که قوی
ضعیف را جذب کند و مفخم
مرقق را

پس صحت تلفظ را در حالت
ترکیب

باشد انشاء الله تعالی بعد از قواعد که انرا بتمهید
بلادم
کنیم وقاعد آنست که بباید دانست که اصل
خللی که وارد است بر السنه قرا درین بلاد
و توابع و ملحقات از اطلاق تفخیمات و
تغلیظات بر طریقه که مالوف طباع سکان ما
ایشان شده بر عکس بلاد عرب و بعضی
ابناء عرب نیز اکتساب این طبیعت و
طریقه کرده اند زیرا که نزد کسی که عالم
قراءت
باین قواعد باشد و قراءة نکرده اند پس نا
باشد از قانون صحیح مرجوع الیه و میزان
مستقیم معتمد علیه و قانون اینست که
مذکور میشود بشرط آنکه از استاد قرا

کرفته باشد چنانکه مرویست که خذ العلم
من افواه الرجال یعنی فرا کیرید علم را
از دهنهای مردان بدانکه حروف مستفله
مرققاند و تفخیم هیچ یکی ازان روا نیست الا
لا لبسم الله بعد از فتحه و ضمه باجماع
و لامی که بعد از حروف مطبقه واقع است
در روایت ورش و راء مضمومه یا مفتوحه
و راء ساکنه در بعضی احوال چنانچه مقرر
شده و حروف مستعلیه مجموع مفخمند
بی شبه و مستثنی نیست چیزی ازان
و اما قول اصح در الف آنست که موصوف
بتفخیم و ترقیق نمیشود بلکه تابع ماقبل

خود است اگر پیش وازی حرف مرقق باشد
او نیز مرقق باشد واگر حرف مفخم باشد
مفخم پس همزه حرف مجهور شدید
بعید المخرج است واقاصوتی نی باشد
در اکثر احوال واز جهت ثقلی که دارد
تحقیق میشود گاه بین وگاه ابدال
وگاه حذف دروی جاری است وهیچ
حرف دیگر را اینها نیست هرگاه کسی با آن
ابتدا کند باید که تلطف کند در تلفظ با آن
چنانچه سلیس وروان باشد در نطق وسهل
واسان باشد در ادای بی زیاده ونقصان
وباید که تحفظ کند از تغلیظ در لفظ با آن مثل

الحمد لله

الحمد لله الذین ءانذرتهم خصوصا که بعد از
وی الفی باشد مثل آمین وآیات واگر بعد
از آن حرف مغلظه بیاید که تاکید در محافظت
از بیشتر باشد مانند اللهم والله و همچنین
اگر مفخم باشد مثل الطلاق واصطفی
واگر بعد از همزه حرف مجانس یا مقارب
باشد تحفظ بسهولة آن اشد و ترقیق او
اکد مثل اهدنا اعوذ اعطی و بسیاری
از مردمان این حدود تلفظ باین میکنند
مثل کسی که در صدد قی کردن باشد و همچنین
با حرف مجهوره است وشدیده هرگاه
ساکن باشد و بمثل خود ملتقی شود ادغام

احوّم

کامل بباید کرد مثل واضرب به واگر ملاقی
میم شود مثل ارکب معنا و یغلب
فسوف وان تعجب فعجب ادغام واظهار
جایز باشد چنانچه گذشت و هرگاه ملاقی
واو شود روشن باید گفت مانند فانصب
والی ربک و هرگاه که بعد از وی حرف
مفخم باشد مثل وبغی و یصلها ترقیق
باید کرد واگر الفی در میان درآید باید
که تحفظ ترقیق آن ابلغ باشد مانند باطل
وغیر باغ والاسباط واگر در یکی آن حروف
یعنی پهلوی آن
مفخم باشد مانند بوق وابغض در ترقیق
آن باید که حذر کند از ذهاب شدت و
خاصه

خاصه که بعد از وی حروف حلقی باشد مانند
یهم بربها و هرگاه ساکن باشد تحفظ بجهر و شدت
که در وی است باید که اشد باشد مانند
فادعب وانصب و همچنین است حکم
دسایر حروف قلقله مانند یجعلون
ویدرون و اقصد و مانند یطعمون
وتا حرف مهموسه است و شدیده هرگاه
که ساکن باشد و ملاقی طا یا دال شود ادغام
باید کرد بر عنف مثل وقالت طایفة
واجیبت دعوتکما و هرگاه مجتمع
شود با حروف اطباق در یک کلمه جد
واجتهاد در بیان تخلیص آن از لفظ باید

کرد والا بطا منقلب شود مانند فاختلط
افتطمعون واگر طا سابق باشد صوت
ان املحض دارند والا با تا شود مانند
احاطت و بسطت ولا تقربوا
وتا حرفی مهموس ضعیف است هرگاه
که ساکن باشد محافظة باید کرد در بیان
او خاصه که بعد از وی حرفی باشد مقارب
او و باظهار خوانند مانند یلهث ذلک
و همچنین هرگاه بعد از وی حرف استعلا
باشد تحرز در بیان آن از جهت ضعف
وی و قوت حرف استعلا مانند
اثخنتموهم و بسیاری از عجم تحفظ در بیان

آن نمی تواند کرد و آن از مخرج سین ادا
میکنند و جیم حرفی مجهوره شدیده است
واجبست تحفظ باخراج آن از مخرج
خود والا از غیر مخرج خود بیرون آید
و لسان بان منتشر گردد و مخرج شین شود
چنانکه بسیاری از اهل مصر و شام میکنند
و هرگاه ساکن باشد و بعد از وی حرف
مهموس بیاید بیان جهر و شدة ان باید
کرد که ابلغ ادا شود واجتمعوا واجتنبوا
و حا حرفی مهموس است واجبست غایة
باظهار آن هرگاه که بعد از وی مجانس
یا مقارب وی واقع شود خاصة وقتی

که ساکن باشد مانند فاصفح عنهم سبحه
وهمچنین واجبست اهتمام بترقیق آن
هرگاه که مجاور حرف استعلا باشد
مانند احطت وهرگاه درمیان دو حرف
استعلا واقع شود محافظت ترقیق آن
واجب باشد مانند حصحص وحرف
مهموس مستعلیه است هرگاه ملاقی شین
با تا شود بیان آن نیکو باید کرد تا منقلب
بغین نشود مثل ولا یخشی ویخشو
ومختلف واختار موسی وواجبست
تفخیم وی تفخیم باقی حروف استعلا و هر
گاه بعد از ایشان الف باشد تفخیمشان

ابلغ باشد مانند قال وطغی ودال حرفی
مجهوره شدیده است هرگاه ساکن باشد
وملاقی تا شود در یک کلمه ادغام واجب
باشد الی عسری مثل حصدتم وعبدتم
وافقدتم ومهدت وهمچنین ادغام واجبست
هرگاه در دو کلمه باشد مانند قد تبین
وقد تعلمون چنانچه در بحث ادغام
متفق علیه مذکور شده وهرگاه ملاقی
لام ورا شود نیکو اظهار بر وجه اتم
باید کرد مانند قد نری ولقد نصرکم الله
وهرگاه که حرف دال ملاقی حا وخا
ورا وقاف وفا شود اهتمام در جهران

والا مدغم کرده مانند لقد
لقینا ولقد لبثتم واقتل
راود تر ولقد رای وهم ...
هرگاه ملاقی نون شود ...

بباید نمود تا بیان شود یدخلون والمدحضین

ولا تذری والودق وادفع وذالحی

مجهوره است و رخوه که ملاقی طا شود

ادغام بباید کرد مانند اذ ظلموا واذ ظلمتم

وبغیر ازین دو حرف لفظ در مصحف مجید

نیامده وهرگاه ملاقی را شود نیکو بیان باید

کرد وتلفظ بوی تحقیق وبرای بعد ازوی

مفخم باید کرد وتساهل نباید که بسیار باشد

که ذال ظا شود هرگاه تفخیم ذال کنند

مثل انذرتکم وانذر قومه واهتمام

باظهار آن باید کرد گاهی که ساکن باشد

وبعد از وی نون بیاید مانند فنبذناه

وحرف را مجهوره است میان رخوه شدید

ومنفرد است بتکریر واین صفت لازم او است

از جهت غلظی که در جوهر اوست وحرکت

وی مقدر بدو حرکت است وسیبویه

گفته است که هرگاه تلفظ برا میکنی گویا

دو بار بیرون می آید پس هرگاه مشدد مکسر

واسانی تلفظ کند بی تکرر ودشواری

مانند ضراء وخر موسی قرضا وعرضا

وحرف زای حرف صفیر مجهوره است

وتحفظ بر بیان جهر او لازم است خاصه

که ساکن باشد وبعد از حرف مهموس باشد

تا مشتبه بسین نشود مانند اجزت

ومآ اکنزتم فارکی و اکر بعد از وی حرف
مجهور باشد مانند تزدری و مزدجر
همچنین بیان او بکند و سین حرفی
صغیر مهموسه است و اهتمام بر بیان
انفتاح و استقال وی بباید نمود
خاصه هرگاه که بعد از وی حرف اطباق
باشد تا قوت اطباق جذب نکند
او را با صاد کرداند مانند بسطة و
مسطورا و همچنین هرگاه که پس از وی
یا پیش از وی قاف بیاید تلفظ کند
وی را برقة و رفق خواه ساکن باشد و خواه
متحرک مانند بالقسط و سقیهم و بیان

همس او بکند هرگاه که بعد از وی غیر ازین
حروف باشد مثل مستقیم و مسجدا تا مشتبه
بزای نشود و اگر متصل بحرف را شود همچنین
برقة و رفق تلفظ بآن باید کرد و تفخیم را
را خالص باید کرد مثل سرمدا و فی السرد
و شین حرف مهموسه است و منفرد است
بصفت تفشی نزد جمهور هرگاه که ساکن
باشد بیان تفشی او لازم است مانند
و لا تشتروا و لا تشطط و هرگاه که مشدد
باشد اشباع تفشی او بکند و تشتروه
و حروف مهموس هرگاه بمجهور رسید (بمجهوره)
بیان هر یک را بنوعی باید کرد که منقلب نشوند

بیکدیکر وخلل در تلاوت پیدا شود
ومعانی متغیر نشود وصاد حرفی صفیر
مهموس مستعلی است ومطبقه هرکاه بطا
رسد بیان آن واعطای حق آن از اطباق
واستعلا باید کرد مانند اصطفی و
فاصطادوا تا مشتبه بسین نشود و همچنین
اکر بعد از وی تا باشد مانند ولو حرصت
وحرصتم وضاد حرفی مستطیل
مجهور مطبق مستعلی است واین میان [هیچ حرف]
برزبان دشوارتر ازوی نیست بجهت
آنکه زبان مردمان در آن مختلف است
وکم کسی آنرا نیکو تواند کفت وبعضی اورا

ازمخرج ظا ادا میکنند وبعضی از مخرج
لام مفخم وبعضی بزای صریح پس باید [ضت]
در احکام لفظ وی بباید خصوصا
وقتی که ظا در جنب او باشد مانند انقض
ظهرک وبعض الظن یا حرفی مفخم در
جوار او باشد مانند ارض الله وهرکاه
ساکن باشد وملاقی تا شود بآسانی
وآهستکی اظهار آن باید کرد مانند افضتم
وعرضتم وخضتم وطا حرفی مجهوره
شدیده مستعلی است واقوی حروف مطبق
مفخم است ولازم است توفیه حق او ونطق
لسان بآن مانند یلتقطه ومن نطفة وقطرا

وهمچنین سایر حروف اطباق واگر نه اطباق

را ملاحظه کند منقلب بحرفی دیگر شود

وهرگاه که ساکن باشد وبعد از وی تا

بیاید ادغام کامل نباشد مانند بسطتَ

واحطتُ وطا حرفی مجهور مستعلی مطبقه است

هرگاه که بتا رسد روشن باید کرد او را

وحق اطباق واستعلای وی دران مانند

اوعظتَ وغیر ازین کلمه نیست ودر

اظهارش خلاف نیست میان قرّا وهمچنین

هرگاه بفا رسد روشن کرد باید گفت

مانند اظفرکم والا بثا منقلب کردد از

جهت اشتراک که درمیان ثا وفاست در همس

وهم

وهمچنین بیان تخلیص ان باید کرد وگاهی

که ملاقی زین شود الا مدغم کرد مانند

وحفظنا ویحفظن وعین حرفی مجهوره است

پس هرگاه که ساکن باشد یا متحرک بیان

انرا عدادا باید کرد بی تکلف مانند نعمهو

ودفعناه وهمچنین هرگاه که ملاقی

حرف مهموسه شود مثل ثا وتا وفا

وشین وصاد نیکو ادا باید کرد والا

بجا منقلب کردد بواسطه صفت همس حا

مانند یوم البعث ولا تغشوا ولعزنا

وهرگاه که بمثل خود رسد ادغام باید عینی

مثل مالم تستطع علیه ولحرا از تفخیم

آن باید کرد خصوصا که بعد از وی الف
وغین حرفی مستعلی مجهوره است هرگاه
ملاقات کند ادغام بیان آن باید کرد و اشباع
وتخلیص آن بجای باید که آوردنی شد
و تعسف نی مانند افرغ علینا و ثم ابلغه
وهمچنین هرگاه که بعد از وی قاف باشد
البته بیان اظهار غین قاف باید کرد تا
مدغم نشود مثل لا تزغ قلوبنا و فا حرفی
مهموس است هرگاه که ملاقات با میم کند
تخلیص بیان وی باید کرد مثل تلقف ما
صنعوا و همچنین است هرگاه بواو برسد
مانند و لا تخف و تشروه وقاف حرف شدید

بیکی از حروف حلقی

مجهور

مجهور مستعلی است عمل در بیان شدت
وجهر و استعلاء آن لازم است والا بکاف
منقلب شود مانند تقتلون و یقطین نمی‌بینی
که اگر در بیان آن سعی ننماید که از مخرج خود
ادا کند در فالموریات قدحا تلفظ بان مثل
تلفظ بالحیرت که حا باشد و کاف حرفی
مهموس شدید مستقل است و حکمش در بیان
وتلخیص حکم قاف است تا منقلب بلفظ قاف نشود
از صوت خود بگردد و معنی متغیر نشود
مانند و ما اکتسب و یکتمون و اهتمام بشد
ننمایند و اگر نه با کاف عجمی مشتبه شود مانند
کاف گوسفند و اگر ملتقی مثل خود ساکن شود

باشد ادغام کنند بسهولت و آسانی مثل یدرککم
الموت و حرف لام مجهوره است هرگاه
برا رسد و ساکن باشد قلب کنند و برا
برا ادغام کنند ادغام مستمع بی تکریری
بجهت شدت و تقارب ایشان مثل
قل رب فقل ربکم و بل رفعه الله
واگر بعد از وی نون بیاید در یک کلمه
یا دو کلمه و آن لام ساکن باشد بسبب حرفی
که داخل او شده باشد بملایمت و نرمی
ادا باید کرد و من یبدل نعمت الله و همچنین است
لام قل نزد نون و تا و سین و صاد مانند
قل نار جهنم و قل نعم و قل تعالوا و قل

سلام و قل صدق الله و ادغام نکرده اند
درین مواضع از جهت فرار از اختلال
واگر بعد از وی ظا بیاید تخلیص بیان وی
کنند مثل فیکم غلظة و در اسم الله هرگاه
که بعد از کسره واقع شود ترقیق لازم است
خواه که آن کسره لازم باشد و خواه عارض
مانند بسم الله و الحمد لله و ایت الله و احل الله
و بل الله و قل اللهم و اگر بعد از فتحه و ضمه
باشد تفخیم واجب باشد مثل قال الله
و ضرب الله و من الله و سبحانک اللهم
و میم حرف اغن مجهوره است و غنه
وی از خیشوم است و هرگاه بعد از وی

الف باشد تحرز از تفخیم ان اکد باشد که
بسیاری بر زبان مردم اعاجم واقع میشود
مانند مالک و بما انزل الیک و نون حرف
اغن مجهور است و در غنه اصلی تر از میم است
از جهت قریب مخرج خیشوم پس باید
که تحفظ کنند از تفخیم ان متحرک باشد خاصه
که بعد از وی الف باشد مانند أتأمرون
الناس و ان الله و حکم نون در حال سکون
از اظهار و ادغام و قلب و اخفا مذکور شد
و اشمام نون مدغمه در تأمنا اشاره
بشفتین است بسوی حرکت بعد از
ادغام یا بعد از سکون و اخفا نون ساکن کنند

نزد نون متحرک و هرگاه که بر نون وقف کنند
در مثل العالمین و یوم الدین و یومنون
و اهتمام نمایند در بیان آن که بسیاری از
قرا این را اهتمام میکنند و در حالت وقف
نمی شنوانند و ها حرفی خفی مهموس است هرگاه
که ساکن باشد یا متحرک سزاوار آنست که
اتمام در بیان ان کنند بی تکلف و ابهام
مثل مستهزؤن و عهدا و من اهتدی
و بسیاری مقصران هستند که آن را نیکو
ادا نمی کنند خصوصا گاهی که بعد از حرف
حلق واقع شود مانند ان الله علی کل شیء
قدیر و ما قدروا الله حق قدره والله

خیر حافظا و لله غیب السموات والارض

و هرگاه که میان دو الف واقع شود البته باریک

ادا باید کرد مانند فیها طحیها و هرگاه ضمیر

مفرد مذکر باشد صله کنند او را بواو گاهی

که مضموم باشد و ما قبلش ساکن باشد

و اگر مکسور باشد صله کنند بیا از جهت

تقویه ان بسبب خفایی که دارد مثال صله

بواو مانند خلقه و امره و رسله و مثال

موصوله بیا مانند بمزحزحه و امه و به

و اگر ضمیر نباشد و جزو کلمه باشد بحال خود

کنند مانند ما ننفقه کثیرا و فواکه و هرگاه

دو ها بهم رسد و متحرك باشد خواه در یك

کلمه

کلمه و خواه در دو کلمه نزد غیر مدغم [illegible]

در یك سکت و تخلیص او بباید کرد بی سرعه

واهما الجباههم و فیه هدی و همچنین

هرگاه دو مثل بهم رسند و لا ابرح حتی

و وقع علیهم و من یبتغ غیر الاسلام

و واو حرف مجهوره است و اگر حرف مد

و لین باشد حکمش با حکم یا گذشت و اگر

متحرك بضم یا کسر باشد تحفظ کنند در

بیان او تا غیر وی بوی مخالط نشود

و لفظ بوی قاصر نباشد از حق وی مانند

تفاوت و وجوه و لا تنسوا الفضل

و لکل وجهة و هرگاه مکرر باشد محافظت

آن اشدّ است مانند وُرِیَ و اگر حرف مدّ باشد
و بعد از وی واو دیگر بیاید واجب باشد
اظهار آن مانند اٰمنوا و عملوا الصالحات
قالوا و اقبلوا علیهم و از آنجهت آنرا
بعد از ما ذکر کردیم تا حرف علت بترتیب
مذکور شود و الف قرین لامست در تهجّی
و آنرا الف لام میگویند که عبارتست از الف
میتّه لیّنه مثل الف قال و کان و عا هکذا
و الف مدی اعتماد چیزی از اجزای دهان
ندارد و از اینجهت آنرا جوفی میگویند با
خواهران او که آن واو و یاست پس هر گاه
ملاقی همزه و ساکن نباشد خواه ساکن مدغم

وخواه

و خواه مظهر اشباع باید کرد تلفظ را بآن
و از تمکین بدانچه ذاتی و بسبب اعطا کردن
بی زیادتی در اشباع و بی سرعة مانند بسم الله
الرّحمن الرّحیم الحمد لله ربّ العالمین و اوذینا
و اوتینا و همچنین در فواتح سور همچو الف
بعد از را الر و در الم و ها و یا در کهیعص
و طا و ها در طه و یا در یس و حا در حم و اگر
ملاقی همزه و ساکن شود و در تمکین و اشباع
آن زیاده باید کرد از جهت خفائی که دارد
تا همزه مبیّن شود و ساکنان از لازم و عارض
ممیّز شوند چنانچه در مدّ و قصر گذشت و
همچنین است حکم واو و یاء مدّتین و یا حرف

مجهوره است وگاهی که حرف مد نباشد مخرجش
از میان زبانست چنانکه گذشت پس هرگاه
ملاقی همزه وساکن نباشد مد دهند آنرا
بمقدار الحجو هو ویست بی زیادتی مانند
میراث ومیقات ومیعاد وهمچنین است حکم
واوی که از حرف مد باشد هرگاه که یا متحرک
باشد بکسره سزاوار آنست که اشباع کنند بی
زیادتی واختلافی مانند وحینئذ وبالوحی
ودر لاشیة ومعایش احتراز کنند از قلب
یا بهمزه وهرگاه بعد از یاء متحرک یاء ساکن
باشد وبعد از واو متحرک واو ساکن باشد
هر دو از خط محذوف باشند مانند لایستحیی

ویحیی

ویحیی ومااوری والغاون وچون حروف
تهجی مرکبات او بترتیب مذکور شد شروع
کرد در بیان وقوف وبعضی از کلمات که برسم
نوشته شده بطریقی که مصاحف عثمانیه مکتوب
شده است وجمهور قرا باشند ومنکر اند
خطی را که مردم وکتاب جهله احداث کرده اند
واکثر بواسطه جهل وعناد در جهالت وضلالت
مانده اند وحال آنکه در شان رسم خط مصحف
عظیم کتب ورسایل تصنیف کرده اند وبقول
حضرات اهل البیت واصحاب مستفید
شده اند وایشان از پیغمبر صلوات الله علیه
شنیده اند وخط مصحف مجید ست متبع

جایز نیست مر احدی را که مخالفت امام کند
در رسم بحذف حرفی و اثبات و زیاده و
نقصان و قطع و فصل و بعضی که رخصت
اعراب و نقطه داده‌اند بواسطهٔ عجمان است
ضرورتا بجهت آنکه بدون اینها هدایت نمی‌یافتند
بخواندن حاصل سخن است که هرگاه کسی حرفی
را بخط قرآن زیاده کند یا کم کند فاسق است
و احادیث بسیار است و این رساله را گنجایش
آنها نیست و کسی که میل تحقیق آن داشته باشد
رجوع کند بقصیدهٔ رائیهٔ شیخ ابو القاسم
شاطبی **خاتمه** در بیان وقف و اقسام آن
و بعضی کلمات که برسم نوشته شده بدانکه

تجوید حاصل نشود قراءهٔ قرآن را الا بمعرفت
وقف بجهت آنکه پیش ازین گذشت که
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده
که ترتیل عبارتست از تجوید حروف و معرفت
وقوفست پس تجوید بمعرفت وقوف منسوبست
و عبارتست از قطع صوت تا کلمه با نفس
زدن و ضرورتست شناختن مواضع قطع
و شناختن مواضع وقف قرآن مجید چهار قسم است
تام و کافی و حسن و قبیح تام آنست که
وقف بر آن پسندیده و خوب باشد و ابتدا
بما بعد نیز مستحسن یعنی کلمه که بآن وقف
کرده انقطاع تمام میان آن کلمه و اول آیه است

وسجاوندی وصاحب خلاصه این را بدو
قسم کرده اند لازم ومطلق واکثر این در سر
آیه می باشد وتمام شدن کلام وقصه مثل
وقف بر بسم الله الرحمن الرحیم وابتدا با الحمد لله
ووقف بر مالک یوم الدین وابتدا با ایاک
نعبد ومانند وقف بر اولئک هم المفلحون
وابتدا بان الذین کفروا ووقف کافی آنست
که وقف بر وی پسندیده باشد وابتدا بما بعد
نیز بکند الا آنکه ما بعد بوی متعلق باشد
از روی معنی واین قسم وقف بر روس
آیه وغیره می باشد مثل وقف بر مما رزقناهم
ینفقون وابتدا از والذین یؤمنون ووقف

بر من قبلک وابتدا از وبالاخرة هم یوقنون
ووقف حسن آنست که وقف بر وی نیکو
باشد اما ابتدا بما بعد وی نیکو نبود از جهت
تعلق لفظی مثل وقف بر بسم الله والحمد لله
رب العالمین که وقف بر جمله حسن است
لیکن ابتدا بما بعد قبیح است از جهت تعلق
لفظی که آن وصفیت است مگر آنکه سر آیه باشد
اگرچه کلام تعلق بما بعد دارد لکن اهل
ادا اختیار آن کرده اند وسنت سید المرسلین است
چنانکه از ام سلمه منقولست که حضرت رسالت
پناه صلوات الله علیه وآله وقف میکرد
بسم الله الرحمن الرحیم وابتدا میکرد با الحمد لله

ربّ العالمین و وقف میکرد به العالمین
وابتدا از الرحمن الرحیم و وقف قبیح است
مفهوم که مراد از وی نشود مثل وقف بر بسم الله
و مالک والحمد که هر کاه و وقف بر اینها
کنی معلوم نمیشود که مضاف بچه چیز اند
و مضاف الیه ایشان چیست و این را وقف
ضروری میکویند و اقبح آنست که معنی را
تغییر کند و موَدی شود بچیزی و العیاذ
بالله مثل وقف بر اِنَّ الله لا یستحیی فبهت
الذی کفروا الله و اِنَّ الله لا یهدی
فویلٌ للمصلّین و لا تقربوا الصلوة و وقف
بر اینها اقبح باشد مکر بر سبیل اضطرار و انقطاع

نفس

نفس و چون متابعت رسم الخط ضرورست
بنوعی که اهل البیت صلوات الله علیهم قرار
داده اند پس هر کاه هاء تانیث در مصاحف
بتا و درا نوشته باشد وقف باید کرد تا را بها
بحجت ابن کثیر و ابو عمرو و کسایی و بحجت باقی
قرّا بتا و آن وقف بر رحمت است و در هفت
موضع می باشد در البقره یرجون رحمت الله
و در الاعراف انّ رحمت الله قریب و در هود
رحمت الله و برکاته و در مریم ذکر رحمت
ربّک و در الروم آثار رحمت الله و در الزخرف
دو جا اهم یقسمون رحمت ربّک و رحمت
ربّک خیر و لفظ نعمت در یازده موضعست

واذكروا نعمت الله عليكم در البقره و آل ٢
عمران نیز هست ٣ و نعمت الله عليكم
اذ هم در المایده ٤ و ٥ و بدلوا نعمت الله
كفرا ان تعدوا نعمت الله كفورا هر دو در
سوره ابرهيم ٦ و ٧ و بنعمت الله هم
يكفرون و يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها
واشكروا نعمت الله هر سه در النحل ٩ بنعمت الله
ليريكم در لقمن ١٠ و يا ايها الناس اذكروا
نعمت الله در فاطر ١١ و بنعمت ربك
بكاهن در سوره الطور و لفظ سنت
در پنج موضعست بتاء مطول مضت
سنت الاولين در انفال ١ الا سنت الاولين ٢ و ٣ و ٤

ولن

ولن تجد لسنت الله تبديلا ولن تجد
لسنت الله تحويلا هر سه در فاطر و
سنت الله التي در المومنين و همچنين لفظ
امرات هرگاه که با زوج مذکور شود بتا
مطول مکتوبست و آن در هفت موضع است
١ در ال عمران اذ قالت امرات عمران ٢ در سوره
قصص یکموضعست قالت امرات فرعون
و در سوره تحریم سه محل بتاء مطول امرات
نوح و امرات لوط و امرات فرعون
و همچنین لعنت در دو موضع بتاء دراز مکتوبست
یکی ١ در سوره ال عمران لعنت الله علی
الکاذبین و یکی در النور ان لعنت الله

و در سوره یوسف امرات العزیز هر دو محل

علیه و لفظ معصیت دو موضعست در سوره
قد سمع الله و ان معصیت الرسول است
و بباید دانست که بعضی کلمات که غیر مکرراست
لفظ کلمست پنج موضعست همچنین بتاء
مرسوم است و ان کلمت ربك الحسنی است
در سوره اعراف و بقیت الله خیر لکم
و در هود قراءت عین در سوره القصص
و فطرت الله التی در سوره روم و شجرت
الزقوم در سوره دخان و جنت نعیم
در سوره واقعه و مریم و ابنت عمران در
سوره تحریم که اینها هریك در یك محلند
و بعضی لفظها هستند که در جمع و مفرد سبب

خلاف

خلافست و انها در دوازده محل است سوم
بتاء مطول اول امرات نوح و امرات
لوط و امرات فرعون و همچنین لعنت
در موضع بتاء دراز مکتوبست یکی در سوره
ال عمران لعنت الله علی الکاذبین و یکی در
النور و ان لعنت الله علیه و تمت کلمت ربك
صدقا در انعام دویم و سیم در سوره یونس
کذلك حقت کلمت ربك علی الذین کفروا
ربك لا یؤمنون چهارم و پنجم و ششم
در سوره یوسف آیات للسائلین و غیابت
الجب دو محل هفتم در سوره عنکبوت
آیات من ربهم در سوره سبا و هم فی الغرفات

امنون نهم در سوره فاطر فهم علی بینة
منه دهم در سوره غافر وکذلک حقت
کلمت ربک علی الذین یازدهم در سوره
فصلت وما یخرج من ثمرت در سوره
مرسلات کأنه جمالت صفر درین دوازده
کلمه جمعی
بمفرد میخوانند بر دو قسم اند در حالت وقف
بعضی بها وقف کنند وبعضی بتا وقف کنند
وبعضی بتا وبعضی که بجمع میخوانند وقف نمیکنند
الا بتا آما یا ابت وهیهات ومرضات
ولات وذات بهجة وشبه آن هرجا که
در قرآن واقع شود مرسوم بتاء مطولست
وعاصم درین مذکورات وقف بتا میکنند بجهت

متابعت رسم مصحف امام والله اعلم بدانکه
کلمه چند هست که در قطع ووصل آن خلاف
واقع شده وآن کلمه ان لا است در ده موضع
اول در سوره توبه ان لا ملجا من الله الا
الیه دویم وسیم در سوره هود ان لا اله
الا هو وان لا تعبدوا الا الله انی اخاف
چهارم در سوره حج ان لا تشرک بی شیئا
پنجم در سوره یس ان لا تعبدوا الشیطان
ششم در سوره دخان ان لا تعلوا علی الله
هفتم وهشتم در سوره اعراف ان لا یقولوا
علی الله الا الحق حقیق علی ان لا اقول
الا الحق نهم در سوره ممتحنه ان لا یشرکن

بالله شيئا دهم در سوره نون أن لا يدخلنها
اليوم عليكم مسكين ويكموضع ديگر مختلف
فيه است در سوره انبيا أن لا اله الا
ولفظ اين ما هر جا كه واقع شود مقطوعست
مگر أينما تولوا فثم وجه الله در البقرة
وأينما يوجهه در نحل باتفاق موصولند
اما در أينما تكونوا يدرككم الموت در سوره
نسا وأينما تعبدون در شعرا وأينما ثقفوا
در احزاب خلافست در قطع ووصلش و
در دو محل در سوره البقرة قوله تعالى
وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره
وان الذين وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم

شطره لئلا يكون للناس كه لفظ بئس
از حيث جداست وخلافي نيست لفظ
لبئس ما در پنج موضع مقطوعست لبئس
ما شروا به در البقرة ولبئس ما كانوا
يعملون ولبئس ما كانوا يصنعون و
لبئس ما كانوا يفعلون ولبئس ما قدمت
لهم هر چهار در سوره مايده ولفظ بئس ما
هر جا كه باشد موصولست مگر در قل بئس
ما يأمركم در البقرة كه در اكثر مصاحف
حرمين مقطوعست لفظ فبئس ما مقطوعست
در يكموضع در آل عمران قوله تعالى فبئس
ما يشترون ولفظ كل ما مقطوعست در پنج

موضع مقطوعست در پنج موضع کلّ
ما سألتموه در سورهٔ ابرهیم کلّما
ردّوا در سورهٔ نسا خلافست وهمچنین
خلافست در کلّما دخلت در اعراف
وکلّما جاء امّة در مؤمنون وکلّما
القی فیها در ملک ولفظ انّ ما بهمزهٔ
مکسوره ونون مشدد ومقطوعست
در انعام بی خلاف قوله تعالی انّما
توعدون لآت وانّما عند الله هو
خیر لکم در سورهٔ نحل خلافست ولفظ
انّ ما بهمزهٔ مفتوحه ونون مشدد
مقطوعست در حج ولقمان بی خلاف

قوله

قوله تعالی انّ ما یدعون من دونه در
سورهٔ انفال خلافست وانّما غنمتم است
ولفظ انْ ما بهمزهٔ مکسوره ونون ساکنه
بغیر نونست مگر در یک موضع وانْ ما
نرینّک بعض الذی در سورهٔ رعد
که بنون مکتوبست لفظ امْ مَن در چهار
موضع مقطوعست امْ مَن اسّس
بنیانه در سورهٔ توبه امْ مَن یکون
علیهم در نسا امْ مَن یأتی آمنا در فصلت
امْ مَن خلقنا در سورهٔ والصافات
ولفظ فی ما در یازده محل مقطوعست
اول در سورهٔ البقرة فی ما فعلن فی

انفسهن من معروف دویم در سورهٔ
مایده لیبلوکم فی ما اتیکم سیم وچهارم
فی ما اوحی الی و فی ما اتیکم هردو
در سورهٔ انعام پنجم در سورهٔ شعرا فی ما
ههنا امنین ششم در سورهٔ روم
فی ما رزقکم هفتم در سورهٔ انبیا فی
ما اشتهت انفسهم هشتم در سوره
نور فی ما افضتم فیه نهم در سورهٔ
اذا وقعت و ننشئکم فی ما لا تعلمون
دهم و یازدهم در سورهٔ دو محل فی ما
فیه یختلفون و فی ما کانوا فیه و لفظ
عن ما منفصلست در سورهٔ اعراف و بس

عن ما نهوا عنه و لفظ عن من در دو
موضع مقطوعست عن من یشاء در
نور عن من تولی در سورهٔ النجم و لفظ
مقطوعست در سه موضع فمن ما ملکت
در سورهٔ نسا و من ما ملکت در سورهٔ روم
و من ما رزقناکم در سورهٔ منافقین
خلافست و لفظ ان لن در جمیع قرآن
بنوشت مگر در سورهٔ الکهف الن نجعل
لکم موعدا و در سورهٔ قیمة الن نجمع
عظامه که در هردو موضع بی نون
مکتوبست و لفظ فان لم بهمزهٔ مکسور
در جمیع قرآن بنوشت مگر در سورهٔ هود

که فالم یستجیبوا لکم در سوره قصص
بعضی مصاحف به نون مکتوبست و
بعضی بی نون قوله تعالی فالم یستجیبوا
لک ولیکن بهمزه مفتوحه در جمیع
قران بنون مکتوبست مانند ان لم یکن
وان لم یره احد و لفظ لکیلا در جمیع
قران منفصل است مگر در چهار موضع
که موصولست لکیلا تحزنوا علی ما
فاتکم در ال عمران لکیلا یعلم در سوره
حج لکیلا یکون علیک حرج در سوره
احزاب ولکیلا تاسوا علی در سوره حدید
ولفظ یومهم بها در جمیع قران موصولست

مگر

مگر در سوره غافر که یوم هم بارزون
ویوم هم علی النار یفتنون در والذاریات
که در این دو سوره جداست لفظ مال حرف
جر در چهار موضع مقطوعست مال
هذا الکتاب در سوره الکهف و مال
هذا الرسول در سوره فرقان مال الذین
کفروا در معارج و فمال هؤلاء القوم
در سوره نسا ولفظ لات حین مناص
در سوره ص خلافست موصول و مقطوع
انچه در مصاحف اهل حرمین است موصول
مشاهده شده و از استاد خود شیخ ابو الحسن
نیز چنین شنیده ولفظ قال ابن ام در سوره

اعراف مقطوعست و لفظ یبنؤم در سورهٔ
طه موصولست و همزهٔ او مرسوم بواو است
چنانکه نوشته شد و لفظ کالوهم او وزنوهم
در سورهٔ التطفیف بعد از واو جمع الف نیاید
و در سورهٔ الشوری وَاِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ
بعد از واو جمع الف مکتوبست اما در سورهٔ تطفیف
جایز نیست وقف او بر واو بلکه بر لفظ هم است
و در سورهٔ شوری وقف او بر غضبوا است
وابتدا بهم از روی ضرورتست یا با امتحان

فایده

بدانکه مقطوع و موصول فایده اش آنست
که در مقطوع وقف توان کرد در آخر هر کلمه
وقفی و در موصول یک وقف و غیر آنچه مذکور

شده

شده همه را موصول باید نوشت مثل حم
و عم و یکان آن اگرچه کسایی وقف او بر یا است
و ابو عمرو بر کاف و در الا یسجدوا در سورهٔ
نمل کسایی وقف بر یا میکند و ابتدا با سجدوا
که درین دو صورت موصولت و قیاس آن بود
که جدا باشد و هر که طالب رسم باشد زیاده از انچه
مذکور شده رجوع کند بقصیدهٔ شیخ العالم الفاضل
العلامة ابی القاسم بن فیره بن خلف بن احمد الشاطبی
رحمه الله که مجموع اداب رسم قرآن عظیم در انجا
مسطور است و چون این بیچاره بر جناح سفر مکهٔ معظمه
بود در ضیق وقت و نهایت پریشانی حواس از جهت
بنابرین در اختصار آن کوشید التماس از ناظرین آنکه
چون بنظر کیمیا اثر ایشان اگر سهوی یا خطایی شده باشد
بقلم عفو در اصلاح آن کوشند

الهمزة
شديده منفتحه
مستفله مصمته
مجهوره

الباء
شديده مجهوره
منفتحه مستفله
مزلقه

التاء
مهموسه شديده
مستفله منفتحه
مصمته

الثاء
مهموسه منفتحه
مصمته مستفله
رخاوه

الجيم
شديده مجهوره
منفتحه مستفله
مصمته

الحاء
مهموسه منفتحه
مستفله مصمته
رخاوه

الخاء
مستعليه مهموسه
منفتحه رخاوه
مصمته

الدال
شديده مجهوره
مستفله منفتحه
مصمته

الذال
مجهوره رخاوه
مستفله منفتحه
مصمته

الراء
مجهوره شديده
رخاوه مزلقه
منفتحه مستفله

الزاء
مجهوره مستفله
منفتحه رخاوه
مصمته

السين
مهموسه رخاوه
مستفله منفتحه
مصمته

الشين
مهموسه رخاوه
مستفله منفتحه
مصمته

الصاد
مستعليه مطبقه
مصمته مهموسه
رخاوه

الضاد
مستعله مطبقه
مصمته مجهوره
رخاوه

الطاء
مستعله مطبقه
شديده مجهوره
مصمته

الظاء
مستعله مطبقه
مصمته مجهوره
رخاوه

العين
شديده رخاوه
مجهوره منفتحه
مستفله مصمته

الغين
مستعله منفتحه
مصمته مجهوره
رخاوه

الفاء
مهموسه رخاوه
مزلقه مستفله
منفتحه

القاف
مستعله منفتحه
شديده مجهوره
مصمته

الكاف
مهموسه شديده
مستفله منفتحه
مصمته

اللام
شديده رخاوه
مزلقه منفتحه
مستفله مجهوره

الميم
شديده رخاوه
مزلقه منفتحه
مستفله مجهوره

النون
شديده رخاوه
مزلقه مستفله
منفتحه مجهوره

الواو
مجهوره مستفله
منفتحه مصمته
رخاوه

الهاء
مهموسه رخاوه
مستفله منفتحه
مصمته

الياء
مجهوره رخاوه
مستفله منفتحه
مصمته

مهموسه آواز نرم دادن مجهوره صدا او جهر خواندن شديده قوت
صدا او رخاوه نرمی مستعليه علا صدا او مستفليه سفل مطبقه بستن
صدا او منفتحه گشادن مصمته خاموشی صدا او مزلقه طرف

تمت

ط ذ ث

ط د ت

از زبان ثنایای علیا

ف

باطن لب سفلی ثنایای علیا

و ب م

از شفتین در باو میم لب بهم می آید و در واو فرجه می ماند

اخراس

اخراس

ق

حنک اعلی

اول حلق

غ خ مستعلیه

وسط حلق

ع ح مهموسه

نهایت حلق

ه ء

